



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها



گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آراد (م) ایل ییگی

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

386 - 2

مصطفی شاعیان: دست کم انتقادِ مارکسیستی را نگشیم



مصطفی شاعیان ◇ ۸۵

این، یقین محض است!

آن‌گاه با خود گفتیم: از میان همه ی یقین‌ها

یقین تر از همه، دشکته است!

اِبْرَتوْت پرشت، آدم آدم است، ترجمه شریف لنگرانی، انتشارات خوارزمی،

تهران، ص ۹۱-۱۱۰

در پایان این شماره به‌ویژه واجب است از سازمان چریک‌های فدایی خلق پرسیده شود که در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در آن روز ظلمانی ضدانقلابی، چه رازی نهفته بود که در عرض چند ساعت یک حزب کارگری را به حزبی اپورتونیستی تحوّل مستحاله داد؟ مگر می‌شود حزبی به مدت دوازده سال، حزب طبقه‌ی کارگر باشد، و در عرض چند ساعت به حزبی اپورتونیستی بدل شود؟ آیا این است شیوهی تحلیلی مارکسیستی پرورده؟ تازه پرسیده نیست که کودتا نسبت به حزب، عاملی داخلی، یا خارجی، کدامین یک بود؟ آیا جز این است که کودتای انگلیس - ارنجاک - آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲، نسبت به حزب توده در حکم عاملی خارجی بود؟ بسیار خوب! پس، پرسیده نیست که به عنوان اساس تغییر، چه عاملی داخلی در حزب وجود داشت که به کودتا که در نقش عاملی خارجی، صرفاً می‌توانست شرط این استعجال باشد، بدان سان، و فقط بدان سان اثر گذارد که حزب را چونان پدیده‌ی آشکارا اپورتونیستی آفتابی کند؟

چنین پیمانست که برای فداییان دو حزب توده و دو خط مشی حزب توده، وجود دارد، یکی حزب تودویی که حزب طبقه‌ی کارگر بود، منتها، رهبری آن را همواره عده‌ی از روشن‌فکران خرده‌بورژوازی به تصریف، درآورده بودند و خط مشی آن را به الحرفات اپورتونیستی «کشانده» بودند، و یکی دیگر حزب تودویی که همان حزب طبقه‌ی کارگر بود، بی‌آنکه رهبری آن همواره در تصرف عده‌ی از روشن‌فکران خرده‌بورژوازی و بی‌آنکه خط مشی آن آلوده به الحرفات اپورتونیستی باشد، ولی راز کار این‌جا است که در جهان واقعی، در تاریخ، در زندگی عینی و ملموسی که انسان‌های عادی و معمولی در آن سیر می‌کنند، یک و فقط یک حزب

۸۴ ◇ دست‌کم انتقادِ مارکسیستی را نگشیم

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه‌ی کارگر

ایران بود. پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده ص ۱۷۴

اگر فداییان نظر پیشین خود را که صددرصد درست بود - عرض کرده‌اند و اگر فداییان اینک نظری صددرصد مغایر آنرا - که صددرصد غلط است - پذیرفته‌اند، به جای خود، ولی آیا دست کم نیایستی ضمن انتقاد از خود، تشکیراً و پوست‌کنده‌ی، اولاً این تغییر نظر خود را به توده‌ها و به تاریخ یادآور شوند و ثانیاً دلیلی را که باعث این تغییر شده است، بازگویند؟ هرآنچه بدون انتقاد از خود آشکار، پراشکی نظری جدیدی علام شد، چنان که گویی پیش از اساساً نظری دیگری در کار نبوده است، آیا بدیهی نیست که چنین شیوه‌ی بر پایه‌ی ارزش‌های کارگری - انقلابی - مارکسیستی، به معنی دقیق کلام، یعنی مناسبت‌مائی؟ و آیا این حق خلق هست به نیست که به‌درستی بداند که سازمان فداییان بر بنیاد چه پژوهش‌های تازه و چه دلایل تعیین‌کننده‌ی تری، که همگی بر اساس عملیات مشخص حزب توده و واقعات عینی و پراتیک اجتماعی آن حزب تا قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ استوار باشند، به این نتیجه رسیده است که حزب توده، با همه ی خط مشی اپورتونیستی و همه ی رهبری خرده‌بورژوازی‌اش، معجزاً حزب طبقه‌ی کارگر بود؟

من با بسیاری گفت‌وگو کرده‌ام

و عقاید بسیاری را به دقت گوش داده‌ام

و از بسیاری درباره‌ی خیلی از آن غنایه شنیده‌ام که:

این عقیده یقین محض است!

ولی به هنگام بازگشت، جز آن‌چه گفته بودند، می‌گفتند.

و درباره عقیده‌ی تازه نیز می‌گفتند:

چو بیانداز دود... (ص ۱۹، ه.ک. ۱) با: اگر در همین ایام (سال‌های ۶۰) مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف، و ریزبونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود... (ص ۲۲، همان کتاب). (یادداشت ویراستار مزدک.)

۸۶ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

نوده وجود داشت و وجود دارد و آن هم همان حزب توده‌یی که همان عده از روشن‌فکران خرده‌بورژوا، آنرا بنیان نهادند و رهبری آنرا نیز در دست داشتند و آن هم همان حزب توده‌یی که هیچ خط مشی دیگری نداشت. جز همان خط مشی اپورتونیستی و دنباله‌روانه‌یی که عملاً، در همین زندگی مندرس و جهان‌وقمی دنبال کرد. به هر رو، آن حزب توده‌ی انسانه‌یی و آن خط مشی سزی که فداییان در عالم تصورات سرشار از بخارات جاه‌وی آفریده‌اند، هیچ واقعیت تاریخی و عینی ندارد و سرپا ساخته‌ی پنداره‌ی واهی خود آن است.

سرباز

نیمه‌ی یکم بهمن ماه، ۱۳۵۴

۳. چنین پیداست که سازمان چریک‌های فدایی خلق همه‌ی شانلودی دوری خود را با مصالح یک «فره‌ساز» بالا برده است. زیرا پس از آن چه یاد شد، بلافاصله می‌نویسد:

البته این موفقیت را کمابیش احزاب کمونیستی دیگر جهان نیز داشتند. مانند حزب کمونیست چین در زمان چن دوسیو و وان‌مین و غیره. اما در آن زمان، اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران فرصت آن را نداد که این حزب [توده] در جریان مبارزات انقلابی حلق و رشد سیاسی توده‌ها، مورد تصفیه قرار گیرد و حرکت انواع پرولتری، ایدئولوژی‌ها و خط مشی‌های خود، بورژوازی را نابود کرده و عده‌ی اصلاح‌ناپذیری از روشن‌فکران خرده‌بورژوا را از حزب بیرون بریزد. (ص ۱۷۵)

زمنی را که بایستی خلاء مارکسیسم در جامعه‌ی چه پیدای کند که اولاً سازمانی که به یکبارده خود را «کمونیست» می‌نامد، در عین حال به خود اجازه دهد که یک چنین فرسازگی خشکی را جانشین استنتاج از واقعیات ملموس کند و ثانیاً بایستگی باید که برای تحلیل نادرستی یک چنین شیوه‌ی نامارکسیستی عمیقی، استدلال شود، و تازه با این نگرانی خورنده که چه بسا نه تنها پذیرفته نشود بلکه به انواع و اقسام افتراها و بدگویی‌های مستحبه نیز بکشد. با این وصف، هیچ راه دیگری هم جز این نیست که بسته به وسع خود در راه پاکیزگی آرمان پرولتری و شیوه‌های مارکسیستی کوشید، و نه تمامی کهنکشان‌ها نیز به زنجیر برآمده‌ی پستان‌های گونبه‌گونه‌یی به تیرد برخیزند. به هر رو:

تغییر در فرسازگی شیوه‌ی استدلال مارکسیستی نیست. مارکسیسم از خود واقعات آغاز به معرفت و استدلال می‌کند. برای این که اثبات یا نفی شود که حزب توده‌ی ایران حزب طبقه‌ی کارگر بود یا نبود، یک راه، و مطلقاً یک راه بنیادین و مارکسیستی وجود دارد: بررسی عملیات مشخص حزب در روتو مبارزه‌ی طبقاتی

۸۹ ◇ مصطفی شاعیان

بیماری‌های درونیش چیره شود. نباید؟ آیا بر بنیاد این «جوهر دیالکتیک» جز این است که سامان انقلابی کارگری حزب کمونیست چین، با توجه به انحرافات زمان چن دوسیو و وان‌مین و غیره، در سانس از آن رو انجام شد که گوهر آن سازمان، کارگری بود؟ منتها، به عنوان یک عارضه دچار برخی بیماری‌های ناکارگری و احتیاطاً ضدکارگری شده بود؟ و پس، در کردار نیز توانست بر آن بیماری‌ها غلبه کند؟ و در عوض آیا جز این است که نهادهای حزب توده، عملاً خرده‌بورژوازی و اپورتونیستی بود، و در نتیجه، پایه‌های رشد حوادث و «تورشدن» میدان تیرد طبقاتی، این ذات اپورتونیستی که همواره کوشش می‌کرد از فرصت‌های، بسیار مساعدی که اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی «نصبش کرده بود، حداکثر بهره را برای استنثار خود بگیرد، و گرفت... به گند محتوم خود رسید، تا آن‌جا که حتا سازمان چریک‌های فدایی خلق هم حاضر نیست ماهیت این حزب را از مسائل پس از ۲۸ مرداد ۳۲ تا به اکنون، به مانند ماهیتی کارگری بپذیرد؟

پ - این تجزیه تحلیل انقلابی کارگری نیست که همه‌ی استخوان‌بندی آن را برای تبیین شدن یا نشدن این یا آن امر، اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی و فرصت‌های گوناگون تشکیل دهند. این، نه جمعی قضیه و نه حتا بخش مهم آن است که اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی چه فرصت‌هایی را در اختیار حزب پرولتری گذاشتند یا نگذاشتند. اصل قضیه این جا است که با توجه به همه‌ی اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی، به هر رو، خود حزب چه کرد؟ [اجباراً گفته نمی‌شود که خود حزب چگونه به پیروزی رسید، گفته می‌شود چه کرد؟] مفهومی به ضرب‌نمط درآمد است که اشتنا کردن در جهت جریان آب، از ماهی مرده نیز بر می‌آید. اگر اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی به گونه‌ی زیانگانه به یک‌بارده مساعد باشند، که دیگر نقش حزب در چیست؟ که دیگر نقش فعال و تغییردهنده‌ی انسان و سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر کدام است؟

اصطلاح «داخلی و بین‌المللی» را فداییان خیلی نادرست به کار می‌برند. بخت مشخصی که در پاسخ‌نامه‌ی سازمان فداییان مطرح است، توضیح این مسئله نیست.

۸۸ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

که چیزی جز بازتاب خط مشی و ایدئولوژی حزب نیست. این، تمامی شانلوده و تمامی استخوان‌بندی بررسی است: این، جهان بررسی است. هرچه پس از این انجام شود - که البته می‌تواند و می‌باید هم انجام شود - پرداخت و روگری، آرایش و خوش‌نما کردن ساختمان است. و پس، اگر سازمان فداییان بخواد به شیوه‌ی مارکسیستی استدلال کند، پیش و پیش از هر چیزی می‌بایستی به خود واقعات، به خود عملیات حزب توده پردازد و نشان دهد که چگونه آن شمعیات، عملیاتی کارگری بودند. به ویژه که فرسازگی شیوه‌ی بکدرست نامارکسیستی است، به طوری که اگر خواسته نشود که این روش را به گونه‌ی طبقاتی و ایدئولوژیک شناسایی کرد، تازه بایستی گفت که فرسازگی روشی بدوی و بیانی بری شناخت است. و چرا؟ از آن رو که زندگی بیانی و ابتدایی چون دارای معیارها و ضوابط علمی اصولی نیست، ناگزیر با شباهت‌ها و قرینه‌ها به شناسایی امور می‌پردازد. حال آنکه، مارکسیسم، همچنین یعنی سپهری شدن شیوه‌هایی بدوی و پشت‌گرمی،

ب - پرسید نیست که آیا فداییان عمیقاً باور دارند که عوامل داخلی و اساسی هر تغییر و عوامل خارجی، شرط تغییراتند. یا نه؟ به هر رو، گفت‌وگو ندارد که این امر یک اصل دیالکتیکی^۱ و حتا جانی دیالکتیک است.^۲ پس، بنا به این «دستی دیالکتیک»^۳ می‌بایستی یک رشته عوامل و یا یک عامل بنیادین در اساس حزب توده یا حزب کمونیست چین فرق داشته باشد که سرانجام حزب توده به عالمگیر شدن تعریف اپورتونیستی خود رسید و حزب کمونیست چین توانست بر

۱. روکاری، به معنی دنباله‌ی تزئینی سفت‌کاری و زیرکاری است؛ و نه به معنی روبه‌کاری، یعنی کارهای سطحی.

۲. دیالکتیک ماتریالیستی بر آن است که حال خارجی شرط تحول و علی داخلی اساسی تحول‌اند، و در عین این‌که حال خارجی به وسیله‌ی علی داخلی مؤثر واقع می‌شوند. [مانو، دریابری نضاد، ص ۴۷۸]

۳. قانون تضاد ذاتی... پدیده‌ها... اساسی‌ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است... لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک... می‌نامید. [مانو، ص ۴۷۲]

۴. لنین در اثر خود به نام دریابری مسئله‌ی دیالکتیک می‌گوید: در گانه‌شدن یک واحد کل و معرفت بر اجزاء متضادش، جوهر و اساس دیالکتیک است [ص ۱۵۲] را می‌سازد.

۹۰ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

که چرا «خلق» و «طبقه کارگر» ایران نتوانست بر ارتجاع - استعمار چیره، پیروزی یابد؟ در این جا، بهام بررسی چنین دامنه‌ی گسترده‌ی را ننمود. و نباید هم آن را گنجه‌ی کش داد. بررسی مشخصی که اینک در دست است، خود حزب توده‌ی ایران است.

سنتر عام جامعه‌ی جهانی، سنتری پیچیده و ملامان از سنترهای کوچک و بزرگ دیگری است. در این جا کوشش می‌شود که این سنتر کُل با صرفاً از یک زاویه، و آن هم از زاویه‌ی که با بررسی کنونی خوانایی دارد، شکفت:

در سنتر علم جامعه‌ی جهانی، جامعه‌ی ایران نیز نمود ویژه‌ی خود را دارد. و پس، می‌توان و می‌باید به مانند یک سنتر مشخص با آن برخورد کرد. در این محدوده است که برای تحلیل شدن یا نشدن این یا آن امر در جامعه، می‌توان و می‌باید به عوامل درونی کُل جامعه، به مانند عامل داخلی و به دیگر عوامل جهانی، به مانند عامل خارجی، برخورد کرد. لیکن، سنتر جامعه‌ی ایران نیز به سهم خود سنتری پیچیده و آکنده از سنترهای کوچک و بزرگ دیگری است که هر یک از آنها نیز، به سهم خود، نمود ویژه‌ی خود را دارند. و پس، می‌توان و می‌باید با آنها نیز، به هنگام خود، به مانند سنترهای مشخص روبرو شد و به بررسی شان گرفت. یکی از آنها طبقه است. یکی دیگر سازمان سیاسی طبقه، حزب است. بر گمان، همگی این سنترهای جزئی بزرگ و کوچک، در رابطه‌ی متقابل با سنتر کُل و کُلّی، و با کُلّی ترین سنترها، یعنی «هستی»، قرار دارند. ولی این وضعیت باعث آن نمی‌شود که هر یک از آنها نیز در عین حال نمود ویژه‌ی خود را که گواه بود، متغیلاً مستقلانه‌ی آنها است، نداشته باشند، و درست به همین دلیل، ضمن وحدت دیالکتیکی با کُلّ خود، در کثرت دیالکتیکی با همین کُل نیز به سر نیند. سخن کوتاه: آنگاه که پای تحلیل مشخص، مثلاً حزب، در میان است، آنگاه، پای تحلیلی مشخص جزئی از سنتر کُلّی جامعه‌ی داخلی و جهانی در میان است، و پس لازم می‌آید که عواملی درونی خود این جزء - یعنی عواملی درونی خود این حزب - را به مانند عواملی درونی، و آن چه در بیرون از آن جای دارد، به مثابه عواملی بیرونی گرفت. هر چه جز

مصطفی شاعیان ۹۱

این، دوری از جوهر و هستی دیالکتیک، پشت‌پازدن آگاهانه و یا بی‌خودانه به جان دیالکتیک است. بدین سان، یک دوره‌ی نهایی، و فقط یک دوره‌ی نهایی باقی می‌ماند و بایستی فقط یکی از این دو راه را به مانند راهی بیندین برگزیم:

آیا عواملی درونی خود حزب توده‌ی ایران بودند که به اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی فرصت دادند، تا بدان سان، و فقط بدان سان در حزب مؤثر واقع شوند؟ یا به عکس؟ و روشن است که هر اثر متقابلی، صرفاً پس از تعیین تکلیف نسبت به این دو راه، قابل بررسی است.

موضوع‌گیری در کنار هر یک از این دو پرسش، موضع‌گیری در کنار یک ایدئولوژی و جهان‌بینی مشخص است: یا مارکسیستی و کارگری، و یا نامارکسیستی و ناکارگری!

و سنگر مارکسیسم در برابر این سؤالات دوتایی بسیار صریح و بسیار فاطح است:

حزب توده‌ی ایران، همواره بر بنیاد نهادهای طبقاتی که همانا عواملی درونیش به شمار می‌آیند، به هر فرصت و هر اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی جهت داد تا بدین یا بدان سان مؤثر در رابطه با همین بحث و آن شیوه‌ی استدلالی که سازمان چریک‌های فدایی خلق پیش گرفته است، اگر کسی بگوید: کُل جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی کمونیستی بود، منتها، اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی فرصت آن را نداد که این جامعه در جریان مبارزات، نقلاهی خلق و رشد سیاسی نوده‌ها مورد تصفیه قرار گیرد و حرکت امواج مبارزات پرولتری، ایدئولوژی‌ها و خط مشی‌های خیره‌بورزواوی را نابود کرده و عده‌ی صلاح‌ناپذیر را از جامعه بیرون ریزد. آنگاه، فداییان چه پاسخی خواهند داد؟ حال آنکه زکناژکی این طرز استدلال با زکناژکی طرز استدلال خود فداییان هم مایه است.

مسئله‌ی حزب توده، مسئله‌ی بیرون، بحث عده‌ی اپورتونیست اصلاح‌ناپذیر نبود، در این شکی نیست که حزب توده، هم از عناصری خلقی، عناصری که صمیمانه به توده دل می‌سوزاندند، و هم از عناصری شیاد و محافظه‌کار و نوکرسنت و

۹۲ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

اپورتونیست و حتا خائن تمام‌عبار تشکیل شده بود. ولی ریشه‌ی قضیه این جا است که حزب در حقیقت حزب همین اپورتونیست‌ها و صدرنگان بود و بازگیری حزب از دوست‌داران ساده‌دل خلق نیز عملی عمیقاً اپورتونیستی و مزورانه بود. با این همه، چنین حزبی - هم چون هر پدیده‌ی دیگری - نمی‌توانست جاودانه در چنین بالایی از عناصر پاکدل و سیه‌دل، از عناصری خلقی و اپورتونیستی باقی بماند و چاره‌ی نبود که این بالایی به تعادل برسد. و رسید، کوبه‌های ۲۸ مرداد و ترکش آن، حزب را از چنین موقعیت دوگانه‌ی بیرون کشید. حزب یگانه شد. ولی، اپورتونیستی یگانه. و چرا؟ زیرا به گوهر اپورتونیستی بود. بدین سان، آن عده‌ی اصلاح‌ناپذیر از حزب بیرون ریخته شدند. ولی این عده‌ی اصلاح‌ناپذیر، همان عده‌ی پاکدل و وفاداری بودند که ره‌گم کرده و خویش‌باور، خود را تحت رهبری استراتژی‌یک حزب سپرده بودند، و درست در حزب توده، این دخل کاران و دنیا‌پروان نبودند که بیگانه بودند، این یک‌رنگان و پاک‌باختگان ساده‌دل پیش و گم‌گشته بودند که بیگانه بودند، و پس، شکفت نیست اگر همین‌ها نیز تصفیه شده باشند.

ت - شیوه‌ی داورسی سیستمی و سازمانی را به مثابه یک شیوه‌ی صحیح داورسی، با باید پذیرفت و یا نباید پذیرفت. مارکسیسم شیوه‌ی سیستمی و سازمانی را به مانند شیوه‌ی درست برای داورسی پذیرفته است، و بر بنیاد همین شیوه‌ی قضاوت سیستمی است که طبقه‌ی کارگر خود را دچار سرگردانی نمی‌کند و از خرده‌کاری‌ها و سرگشتگی در خرده‌ریزها می‌پرهیزد. به هر رو، به عنوان یک روش، که ولو نه مطلقاً، در عرض روی هم‌رفته، از خطاها و سرگردانی‌ها پیش‌گیری می‌کند. روش داورسی سیستمی، روشی مطلوب است. و روش داورسی سیستمی می‌آموزد که برای قضاوت درباره‌ی یک ارگان، نخست بایستی خود را بدان‌جا کشاند که ماهیت روابط و کیفیت طبقاتی آن را شناخت. هرگاه چنین نهادی شناخته شد، آنگاه می‌توان بدون نگرانی از وجود برخی اجزاء درونی آن، درباره‌ی آن داورسی کرد. زیرا، این اجزای بزرگند، و این خرده‌ریزهای درونی، در تعیین ماهیت کنونی پدیده به مثابه ماهیتی که بایستی آن پدیده را بنا به همان ماهیت معرفی کرد، نقشی تعیین‌کننده ندارند و ولو

مصطفی شاعیان ۹۳

اینکه از لحاظ کمی نیز قابل توجه باشند، باز هم از لحاظ ماهوی و نقشی که در تعیین کیفیت آن ارگان و روابط مشخص و موجود دارند، جزو خرده‌ریز به شمار می‌آیند.

مثالی زده شود:

بر پایه‌ی یک رشته تجزیه و تحلیل‌های ماتریالیستی دیالکتیکی به این جا می‌رسیم که بری مثال ارتش شاهنشاهی ایران یک ارتش ضد خلقی است. زیرا، رهبری و خط مشی آن ضد خلقی است. حال شیوه‌ی داورسی سیستمی اجازه می‌دهد که هر رفتار و هر مشخصه‌ی دیگری از این دستگاه ارتشی را، با داری ریشه‌ها و جهانی ضد انقلابی به شمار آورد و یا جزو خرده‌ریزها گذاشت، ولو این که آن رفتارها ظاهراً ضد انقلابی احساس نشوند و ولو بر آنکه تیوه سرایان و درجه‌داران و حتا نسران سازمان ارتش شاهنشاهی را عناصر کارگر و دهقان، و به عناصری با منشاء کارگری و دهقانی تشکیل داده باشند. بنا به روش داورسی سیستمی این تیوه، هر چند از لحاظ کمی سخت چشم‌گیر و بسیار زیاد است، لیکن از لحاظ نقشی که در سازمان ارتش دارد، جزو خرده‌ریز شمرده می‌شود. و چرا؟ زیرا، این کمیت تیوه‌ی سرایان نیست که مظهر خاصیت طبقاتی خود را به سازمان ارتش می‌زند، این کیفیت سازمانی ارتش است که مظهر ضد انقلابی خود را به سراپای خود زده است و بدین سان آن عناصر کارگر و دهقان را نیز در راستای ماهیت ضد انقلابی خود به کار می‌کشد.

و مثالی دیگر:

سیستم و رژیم حاکم بر ایران، و با سازمان اجتماعی ایران، سازمانی ارتجاعی - استعمارزده، سازمانی ارتجاعی - وابسته است، و چرا؟ زیرا این وجه غالب سنتر جامعه‌ی کنونی است. زیرا، رهبری و خط مشی غالب سازمان اجتماعی موجود، رهبری و خط مشی ارتجاعی - وابسته است. حال، دیگر این واقعیات که جامعه‌ی ایران سرشار از کارگر و دهقان و انواع گونه‌به‌گونه‌ی رنجبران و شهکشان است، هیچ اثر تعیین‌کننده‌ی در این داورسی سیستمی ندارد. این‌ها هم همگی و نه‌بندند! ولی این واقعیات، ماهیت سازمانی اجتماعی موجود ایران را عوض

۹۲ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

می کنند و در نتیجه دزوری مارکسیستی را در زمینهی ارتجاعی - وابسته دانستن روابط موجوده هیچ تغییر کیفی نمی دهند.

انبته این واقعیات از زوایای دیگری، و فقط از زاویهی دیگری، می آموزند که چنین تعادلی که در یک سوری آن ستمگران و بهره کشان، و در سوری دیگر آن ستم کشان و بهره همان قرار دارند، یک تعادلی منقطع و شکننده است. ولی، تحقق این شکست به معنی آن است که گنگ چنین سازمانی بایستی نابود شود و هیچ گونه تصفیهیی که در خلال آن عدهیی اصلاحناپذیر بیرون ریخته شوند. دزوری اصلی درد بیست، و سرابا اصلاح گری و رفورمیسم است. و به هر رو، این ها مطالب دیگری هستند و نبایستی با موضوع مشخصی که مورد بررسی است، فاطمی پائی کرد.

حال، اگر حزب توده، به مانند یک سازمان، حزب طبقه کارگر ایران نگاشته شود، دیگر مسئلهی اصلاحناپذیر، جزو خوردیزها، و آن هم جزو خوردیزهایی سخت خوردیز به شمار می آید. و ولو این که حزب فوراً نتوانسته باشد این عده را تصفیه کند، به هر رو، این عده نمی توانند خط مشی حزب را کیفی تغییر دهند. ولی به عکس، اگر حزب توده، به مانند یک سازمان، حزب طبقه کارگر ایران نباشد و مثلاً حزب اپورتونیست - نوکرن شورویسم باشد، آنگاه هیچ عنصری صادق و انقلابی برجسته و کمونیست صدیق و پراتیسین فعالی انقلابی نیز قادر نیست خط مشی چنین سازمانی را اصلاح کند و آن سازمان را به سازمانی کارگری دگر دمی بخشد. در این حال، یک راه، و فقط یک راه، راهی بخش وجود دارد. سازماندهی جداگانه و راستین حزب طبقه کارگر، در بیرون از حزب توده، و خرد و خاکشیر کردن حزب توده، در این حال هر گونه جهت گیری بزی مبارزهی داخلی در حزب توده، به خاطر، تصفیهی، آن، یک جهت گیری رفومیستی است و به ناچار در چارچوب مشی حزب سرگردان خواهد ماند و در همین چارچوب نیز مستحیل خواهد شد. و ریشهی اصلی نادرستی مشی رفومیستی، نیز دست در همین جا است.

منالی زده شود و از تجربیات درونی همین جامعه نامشوس تو باشد!

۹۶ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

خود، باز هم وجود داشته باشد. این است که تعادل شکنندهی جامعهیی که بر بنیاد بهره دمی - بهره کشی استوار است، هرگز نمی تواند از سوری وجه غالب همین روابط خرد شده این، رسالت توده های زحمت کش و به ویژه پرولتاریا است که چنین سازمانی را در هم شکند و سازمانی دیگری را که با منافع و برزش هایش خوانایی دارد، بنیاد نهاد و تکامل بخشد.^۱

پس، در شناخت و دزوری دزیرای حزب توده نیز، نخست بایستی آن را به صورت یک دستگاه به صورت یک سازمان مشخص ارزیابی مارکسیستی کرده و با امتناج از رهبری خرد بهره روزوایی و خط مشی اپورتونیستی آن نتیجه گرفت که حزب توده، یک حزب کارگری نبود، و از بیخ، ولی، در عین حال به خوبی به یاد داشت که یک سازمان اپورتونیستی شورویستی که به ناچار مزورنه کیدهی پرولتری را به صدا دردمی آورد، ناگزیر است تا با جانب کارگران و دهقانان و انقلابیون برجسته، دلی ساده اندیش و خوش باور، به درون خود، موجودیت خود را حفظ کند، زیرا اپورتونیسم شورویستی نمی تواند هستی داشته باشد. مگر توده های بسیار و بسیاری از انقلابیون صدیق را بفرید، به واپسین کلام!

در تضاد اپورتونیسم شورویستی و پرولتاریا، این شورویزم است که نمی تواند جدا از توده ها و کارگران و پرتیسین های فعالی انقلاب، ولی بیگانه بخود، هستی شورویستی خود را محفوظ دارد و ناچار است آنها را، به درون خود بکشد. حال آنکه درست به وارونهی شورویزم، این پرولتاریاست که با گسستن ریشهیی از

۱- پرولتاریا و ثروت، آنتی تز یکدیگرند. و به این عنوان، مجموعهیی را به وجود می آورند. این دو محصول از جای مالکیت خصوصی رویدادند. مسئله آن است که نفس هر یک از آنها را در تضادی که با هم دارند، معین کنیم. (و برای این منظور) کافی نیست که بگوییم این ها دو جنبه یک مجموعه اند.

مالکیت خصوصی، به عنوان مالکیت خصوصی با ثروت، مجبور است خود را حفظ کند و از این طریق آنتی تز خود، یعنی پرولتاریا را نیز حفظ کند... به عکس، پرولتاریا، به عنوان پرولتاریا مجبور است خود را تلفش کند و از آن راه، آنتی تز خود، یعنی مالکیت خصوصی را هم که باعث پرولتاریا بودن او می شود، از میان بردارد. (ارتیق مارکس - خانوادگی مقدس، ۱۸۴۵)

مصطفی شاعیان ◊ ۹۵

جنبش مصطفی، مبارزهی داخلی با رژیم و سازمان جنبش حاکم را آغاز کرد. جنبش چندان دامن گرفت که حتی توانست برجسته ترین نمایندهی خود را به ریاست دولت نیز برساند. نامنهی جنبش باز هم گسترده تر شد. جنبش توانست هیأت دولت، برآمدهی ارتش، و بسا مقامات لشکری و کشوری را نیز به چنگ آورد. با این همه، جنبش شکست خورد. و چرا؟ زیرا شیوهی مبارزهی جنبش، شیوهی رفومیستی و اصلاح گانه بود. جنبش می خواست در چارچوب همان سازمانی که قصبه تغییر کیفی آن را داشت، مبارزه با آن سازمان را سامان دهد. و چنین تغییری محال بود. در راه بیش تر وجود نداشت؛ یا دفعه رفته جنبش خصالت پیشروانهی خود را از دست بدهد و در همان روابط مستحیل شود، و یا خصائل مترقی خود را حفظ کند و در نتیجه به مرحلهیی برسد که تحمل آن برای سازمان موجود ناممکن شود و به ناچار جنبش را در هم گوید. چه چیز رخ داد؟ جنبش خصالتی مترقی خود را حفظ کرد، و در نتیجه، سازمان ارتجاعی - وابستهی حاکم، جنبش را در هم گوید. و این است سرنواشت نخلت ناپذیر هرگون رفومیزم و هرگون اصلاح گری!

روشن است که برای تغییر کیفی سازمان اجتماعی حاکم، یک راه، و فقط یک راه، راهی بخش وجود داشت سو دارد - و آن هم برخورد انقلابی با آنه برخوردی که خود را به صورت سازماندهی انقلابی جداگانه، به صورت جهت گیری استراتژیک برای تهدام قهر آمیز سازمان اجتماعی چیره نمایان می کند، و به سرگشنگی در کودرام رفومیزم دچار نمی شود.

سخن کراناد حزب توده، از لحاظ سازمانی، یک حزب کارگری نبود که هم نتوانست آن عدهی اصلاحناپذیر را تصفیه کند و هم نتوانست آن عناصر انقلابی برجسته و کمونیست صدیق و پرتیسین فعال انقلاب را تحت رهبری استراتژیک و اپورتونیستی خود به کار گیرد.

ث در تضاد میان ستمگران و ستم کشان، و اگر دقیق تر گفته شود در تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، سرمایه داری نمی تواند بدون پرولتاریا هستی داشته باشد. حال آنکه پرولتاریا می تواند با باقی سرمایه داری و در نتیجه غی مشخصی پرولتری

مصطفی شاعیان ◊ ۹۷

اپورتونیسم شورویستی، از خود بیگانگی شورویستی خود را نمی می کند و به هستی خود برای خود می رسد. گما این که، حزب تودهی اپورتونیستی - نوکر، تا آن زمان - یعنی به ویژه تا قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ - که توانسته بود با قریب نیروهای فروتنی از کارگران و دهقانان و دوست داران پاک دل و ساده اندیش خلق، برای خود کلبیایی دست و پا کند، و بیژی داشت و به گونهیی بسیار مؤثر خاک در چشم توده ها و جنبش های ملی و ضد استعماری می پاشید، ولی پس از ۲۸ مرداد و به ویژه پس از سقوط شورویزم - که لحظهی نهایی و نقطهی چرخش واپسین آن را بایستی در افضای یکپارچهی فروش اسلحه ز سوی شوروی به ضد انقلاب ایران ارزیابی کرد - بنگ کارش به آن جا کشیده است که حتی به گفتهی قدامیان دیگر از حزب تودهی ایران چیزی جز هماندهی بقایای [مهاجر] رهبران حزب توده باقی نمانده است.

چ - با این همه، خطاه و آن هم خطایی سخت بنیادی است اگر پنداشته شود که زول سازمانی حزب تودهی ایران، به معنی زول اپورتونیسم به طور کلی، در جنبش کارگری و تودهیی ایران است! طرز تفکری که حزب توده به جای گذاشته است، به مثابه یک جریان فکری، صدمه و هزار یله مهلک تر و صد بار و هزار بار سخت تر از قدرت سازمانی حزب توده است. و پس، اگر قرار است به راستی - که قرار است به راستی - با حزب توده مبارزه شود، به هیچ رو نبایستی به مبارزه با قدرت سازمانی حزب توده قناعت شود. زیرا چنین قدرتی دیگر به ذمه های پایان خود رسیده و نیازی به لشکری در برابر آن نیست. آنچه به ویژه ضروری است، پیگار با توده یزم، به مثابه یک جریان فکری اپورتونیستی - نوکر - پلیسی - شورویستی است که رقدانه خود را با رنگ خود ساختهی شبه مارکسیستی لعاب داده است. و همین مرده ریگی شوم است که هنوز با جان سخنی فساد انگیز و تباهی فریختن، به روی هم رفتهی جنبش انقلابی کونی نیز سایهی ظلمانی خود را افکنده است. توده یزم بر اسلحه، عدالوزم می تواند به توده یزم مسلح نیز بدد شود، بی آنکه حزب توده هرگز جنگ افزار به دست گیرد، بگذارد، دست کم، تا آن اندازه صراحت خود را به کار لغات و گفت: بسیاری از شیوه ها و تئوری های چریک های فدایی